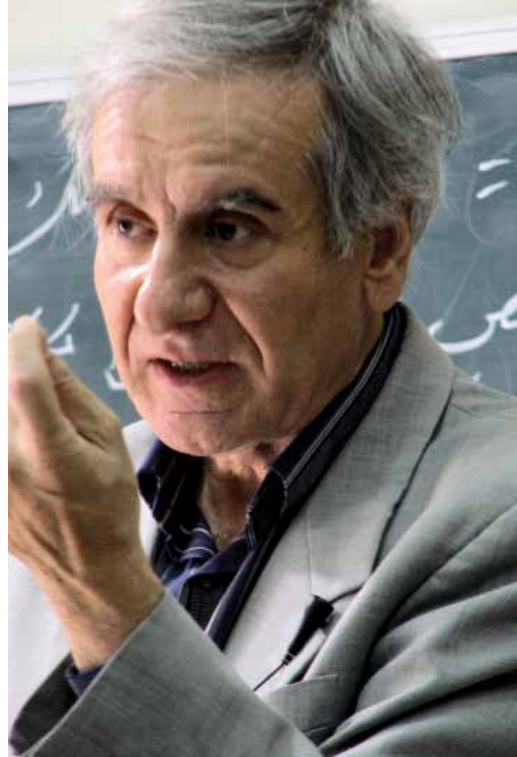


ضرورت مطالعه نظام‌های اقتصادی

نخستین پرسشی که طرح می‌کنیم این است که چرا مطالعه‌ی نظام‌های اقتصادی ضرورت دارد؟ آیا این کار صرفاً یک کاوش ذهنی است یا ثمره عملی هم خواهد داشت؟ در جواب باید گفت «نیاز به تعیین موضع» ایجاب می‌کند که نظام‌های مختلف را بررسی نماییم. تعیین موضع؛ یعنی تصمیم‌گیری و ما. در امور اقتصادی نیازمند اتخاذ تصمیم هستیم و این امر مستلزم این است که ابتدا موضوع را بشناسیم تا بر آن اساس تصمیم بگیریم و برنامه‌ریزی کنیم. مثلاً برای اینکه به خودکفایی برسیم چه باید انجام دهیم و یا درآمدهای نفتی را چگونه باید خرج کنیم؟ بنابراین، بحث‌های اقتصادی، تحلیل‌های ذهنی مقولات نظری نیستند، بلکه دقیقاً وسیله تعیین برنامه زندگی اقتصادی می‌باشند. لذا ما، در جزئی‌ترین حرکت اقتصادی محتاج به تعیین موضع می‌باشیم و اگر خودمان آگاهانه تصمیم نگیریم، دیگران برای ما برنامه‌ریزی می‌کنند و در نتیجه ما، در مسائل اقتصادی برخورد انفعالی خواهیم داشت. بعد فلسفی قضیه این است که حرکت بدون «جهت» محال است و هیچ‌جهتی هم بدون حرکت منصور نیست و یکی از مهمترین حرکت‌ها تصمیم‌گیری می‌باشد. پس ضرورت تنظیم امور اقتصادی است که مطالعه نظام‌های اقتصادی را ایجاب می‌کند. به عبارت دیگر، نظر به اینکه تنظیم امور اقتصادی، خود حرکتی است که الزاماً مستقل از جهت نیست، لذا مطالعه نظام‌های اقتصادی در واقع تحلیل جهت‌چنین حرکتی می‌باشد؛ یعنی از مطالعه نظام‌های اقتصادی می‌توانیم جهت و سمت تصمیم‌گیری‌های اقتصادی را مشخص کنیم. لذا از آنجا که نیازمند به موضع‌گیری اقتصادی هستیم قهراً محتاج مطالعه



درآمدی بر مفهوم نظام‌های اقتصادی

نوشتاری پیرامون کل‌نگری و کیفیت ساختارها، فرایندها و ارتباط اجزای اقتصاد

دکتر مسعود درخشان

دو نگاه

اگر نظام سرمایه‌داری و یا سوسیالیسم را با نظام اقتصادی جوامع گذشته مقایسه کنیم ملاحظه می‌شود که هم از نقطه نظر کمیت و کیفیت اجزا و هم از نقطه نظر روابط بین اجزا، به مراتب پیچیدگی زیادی حاصل شده است که این امر خود دلالت بر توانایی نظام‌های اقتصاد غرب و شرق در تحقق اهدافی می‌کند که سابقاً ممکن نبوده است.

نظام‌های اقتصادی می‌باشیم تا «جهت» حرکت اقتصادی - که هدف تصمیم‌گیری‌های اقتصادی است - معین شود. سؤال دوم این است که تعیین موضع، خود متوقف بر چه امری است؟ چه چیزی امکان تعیین موضوع و امکان تحقق تصمیم‌گیری‌های مختلف اقتصادی را می‌دهد؟ پاسخ می‌دهیم که «امکان تغییر کیفیت» است که تصمیم‌گیری اقتصادی را ممکن می‌سازد؛ یعنی امکان تغییر کیفیت، زمینه موضع‌گیری می‌شود. در اینجا منظور از کیفیت، هر شیء فلسفی است؛ یعنی حتی مفاهیم را نیز شامل می‌شود. سؤال دیگر اینکه، در امکان تحقق «تغییر کیفیت» چه چیزی اصل می‌باشد؟ پاسخ این است که وجود رابطه تغییر کیفیت را محقق می‌کند. پس اگر بین «الف» و «ب» رابطه وجود نداشته باشد به هم تبدیل نخواهند شد. اگر ربط نباشد تغییر کیفیت محال است و لذا موضع‌گیری محال و نهایتاً بحث نظام‌های اقتصادی هم بی‌معنا خواهد شد. یعنی به جای اینکه بگوییم این کیفیت چیست باید گفت در چه رابطه‌ای است. پس ما روشی را بر می‌گزینیم که می‌گوید «تعیین کیفیت» به لحاظ رابطه است و اسم این روش را نیز روش سیستمی می‌گذاریم؛ چرا که خصلت یک سیستم به

دکتر مسعود درخشان، فارغ‌التحصیل مدرسه اقتصاد لندن و عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی است. او یکی از چهره‌های منحصربه‌فرد و از ذخایر علمی کشور محسوب می‌شود و در میان اقتصاددانان کشور به عنوان یک چهره برجسته شناخته شده است. اما آرا و نظراتش، در این سال‌ها چندان مورد توجه قرار نگرفته و در متن مسائل اقتصادی کشور به کار گرفته نشده است. از یک سو، مخالفت و عدم همراهی جریان غالب اقتصاددانان کشور و از سوی دیگر، پرهیز ایشان از ورود به حوزه سیاسی کاری و سعی در دوری از جنجال‌های سیاسی و رسانه‌ای، در عدم شناخته شده بودن ایشان موثر بوده است. قصد داریم که سلسله درس‌هایی را از ایشان در حوزه‌های مختلف اقتصادی منتشر کنیم. متن پیش‌رو، برگرفته از جلسات درس و بحث ایشان پیرامون نظام‌های اقتصادی بوده که در دهه ۶۰ در حاشیه حضور و فعالیت علمی ایشان در قم تهیه و تنظیم گردیده و سپس در دانشگاه‌های تهران تدریس شده است.

شرط رابطه تعیین می شود.

تعریف نظام

معمولاً تعریف از یک موضوع موقعی ارائه می شود که از آن موضوع شناختی حاصل شده باشد و الا تعریف ما صرفاً در حد تمییز دادن آن موضوع از سایر موضوعات خواهد بود. البته باید متذکر شد، که هیچگاه نمی توان به شناخت دقیق و یقینی رسید، ولی قاعدتاً باید به آن سطح از شناسایی برسیم که ما را قادر سازد در برابر موضوع مورد نظر «تعیین موضع» نماییم. با این وجود، تعریفی که معمولاً از نظام می کنند و خود، حاصل تحلیل موضوع بر اساس مبنای فلسفی خاصی است، این است که نظام مجموعه ای از عناصر است که در ربط معینی با یکدیگر هستند.

اجزای یک نظام

یک نظام الزماً دارای اجزا و عناصری است؛ اجزای یک نظام، هر یک دارای خصلت و یا خصوصیتی خاص هستند و آنگاه که در کنار یکدیگر قرار می گیرند (در یک ربط سیستمی واقع می شوند) خصلت مشترک و یا خصلت ترکیبی آنها متظاهر می شود. خصلت حاصله در هیچکدام از عناصر و اجزا ملاحظه نمی شود؛ یعنی اگر یک جزء در یک سیستم را ملاحظه کنیم، خصلت آن جزء غیر از خصلت آن سیستم است. از طرف دیگر اگر یکی از اجزای مزبور را از سیستم حذف کنیم مسلماً خصلت ترکیبی نظامی که قبلاً وجود داشت، ظاهر نخواهد شد. لازمه تحقق خصلت یک نظام، وجود «اختلاف» در یک سیستم است؛ هر چه اختلاف در کمیت و یا کیفیت اجزا و یا رابطه بین اجزای یک سیستم بیشتر شود، در این صورت سیستم پیچیده تر خواهد شد.

اگر نظام سرمایه داری و یا سوسیالیسم را با نظام اقتصادی جوامع گذشته مقایسه کنیم ملاحظه می شود که هم از نقطه نظر کمیت و کیفیت اجزا و هم از نقطه نظر روابط بین اجزا، به مراتب پیچیدگی زیادی حاصل شده است که این امر خود دلالت بر توانایی نظام های اقتصاد غرب و شرق در تحقق اهدافی می کند که سابقاً ممکن نبوده است.

نکته دیگر اینکه مطالعه یک جزء باید با حفظ «ارتباط» آن جزء با کل صورت گیرد؛ زیرا در غیر این صورت، انحراف در استنتاج راجع به آن جزء اجتناب ناپذیر است. به عنوان مثال، اجزای یک نظام اقتصاد سوسیالیستی مانند بانک و یا تعاونی ها و یا نحوه تولید و غیره، الزماً باید در رابطه با کل نظام اقتصاد سوسیالیستی مطالعه شود؛ زیرا در غیر این صورت اگر مثلاً تعاونی ها در اقتصاد سوسیالیستی، مستقل از کل نظام اقتصاد سوسیالیستی بررسی شوند همواره این خطر را به دنبال دارند، که نتایج حاصل از تحلیل تعاونی ها، مستقیماً در تنظیم امور اقتصادی در یک نظام دیگر مورد استفاده واقع شود. به همین ترتیب مثلاً اگر بانک در نظام سرمایه داری بدون ملاحظه ربط سیستمی بانک با کل نظام اقتصاد سرمایه داری بررسی شود، همواره این خطر را به دنبال دارد که نتایج حاصل از تحلیل مسئله بانک، بتواند در لباس الفاظ دیگر و با استفاده از جعل اصطلاحاتی جدید، نقشی اساسی در تنظیم امور اقتصادی نظام دیگری داشته باشد.

هدف یک نظام

اجزا و عناصری که در ارتباط با یکدیگر در یک نظام ملاحظه می شوند خصلت مشترک یا خصلت ترکیبی خاص به وجود می آورند که در یک کلمه می توان آن را کارایی، نقش، جهت و

یا هدف آن سیستم نامید. مسلماً اگر در ارتباط بین اجزای مزبور، کوچکترین تغییری حاصل شود سیستم جدید دیگر کارایی و خصلت سابق را نخواهد داشت.

ملاحظه می شود که کیفیت یک جزء در یک نظام، در رابطه با هدف آن مشخص می شود. لذا این نتیجه حاصل می شود که قاعدتاً نمی توان یک جزء از یک نظام را اخذ نموده و بدون هیچگونه تغییری در نظام دیگری مورد استفاده قرار داد. به عنوان مثال نمی توان زیر سیستم های تولیدی و یا توزیعی نظام سرمایه داری و یا سوسیالیستی را - که اجزای اصلی این نظام ها هستند - اخذ کرده و بدون تصرف و تغییرات اساسی، آنها را در تنظیم امور مسلمین در نظام اقتصاد اسلامی به کار گرفت. در واقع خطر التقاط در برنامه ریزی جهت تنظیم امور اقتصادی یک جامعه، چیزی نیست جز استفاده از اجزای یک نظام بیگانه جهت تحقق اهدافی که بالمره بر اساس نظام مورد نظر موضوعیت خواهد داشت.

مبنای یک نظام

مهمترین مسئله در تحلیل نظام ها، مبنای یک نظام است. به عبارت دیگر هدف معلولی است که علتی می خواهد. علت تحقق هدف در یک نظام را «مبنای آن نظام» می گوئیم.

هر نظامی را که ملاحظه می کنیم - اعم از اینکه به صورت طبیعی باشد و یا ما آن را آگاهانه تنظیم کرده باشیم - در این امر مشترک هستند که اجزای موجود در آن نظام به صورت خاصی در کنار یکدیگر قرار می گیرند؛ به طوری که از این طریق بتوانند هدف سیستم را نتیجه دهند. «مبنا» در حقیقت چگونگی در کنار یکدیگر قرار گرفتن اجزا را مشخص می کند؛ یعنی کیفیت روابط را معین می سازد. لذا رابطه «مبنا» و «هدف» یک رابطه علت و معلولی است. مثلاً توان افزایشی مادی، هدف سیستم اقتصاد سرمایه داری است. برای تحقق این هدف، اصلی را به نام «اصالت سرمایه» به عنوان مبنای نظام قبول می کنند؛ یعنی سرمایه را علت غایی رشد تولیدات می دانند. البته می دانیم که نیروی انسانی (کار) را نیز نهایتاً سرمایه انسانی نامیده و در کنار سایر عوامل تولید مانند ابزار تولیدی و مواد اولیه و غیره قرار داده و تحت شمول عنوان کلی سرمایه مطرح می کنند. حال جهت تحقق هدف مورد نظر، اجزا و عناصری چون بانک، شرکت ها، شبکه های تولیدی، توزیعی و غیره را در چنان ربطی قرار می دهند که بر اساس اصالت سرمایه، هدف نظام را تأمین کنند. بدین ترتیب نتیجه می گیریم که کمیت و کیفیت اجزا و عناصر و ارتباط آنها با مبنای نظام مشخص می شوند.

چگونه می توان بانک در نظام سرمایه داری و یا تعاونی ها در نظام سوسیالیستی را مستقل از مبنای «اصالت سرمایه» و یا «اصالت کار» شناخت و موضع و نقش این اجزا را در حرکت نظام به منظور تحقق هدف مورد نظر ارزیابی نمود؟ متفکرین غرب و شرق هر کدام در چارچوب نظام خود، مسائل اقتصادی را بر اساس مبنای آن نظام تحلیل می کنند. لذا در بررسی های اقتصادی آن ها، معمولاً معرفی مبنای نظام مشاهده نمی شود، ولی برای ما که می خواهیم در موضع استقلال فکری، نظام های اقتصادی را تحلیل کنیم، درک مسئله مبنا و شناسایی آن برای نظام های غرب و شرق و اسلام حائز اهمیت فراوان است. یک مسئله اقتصادی مانند تورم و یا رشد اقتصادی را - که در همه ی نظام های اقتصادی مشترک است - در نظر بگیریم. غرب بر اساس مبنای اصالت سرمایه یک راه حل خاصی برای رفع تورم و یا ایجاد رشد ارائه می دهد. شرق برای همان مسئله واحد، راه حل کاملاً متفاوتی عرضه می کند؛ زیرا بر اساس مبنای اصالت کار می اندیشند. حال در

دو نگاه

زیر سیستم های بانک هر کدام نظامی هستند که در جهت تحقق هدف تکاثر سرمایه های پولی به وجود آمده اند؛ یعنی موجودیت آنها به اقتضای هدف بانک است. حال چگونه می توان ربا را از بانک حذف نمود، در حالی که اهداف سیستم شامل بر بانک و سیستم های تحت شمول آن مانند گذشته به قوت خود باقی مانده اند؟ چنین برخوردی با مسئله بانک، ثمری جز بحران های حاصل از عدم هم جهتی اهداف اجزای یک نظام را به دنبال نخواهد داشت.

نظامی که می‌خواهد بر اساس مبنای اصالت و حی تنظیم امور اقتصادی کند، آیا می‌توان یکی از راه‌حل‌های ارائه شده در نظام‌های اقتصادی غرب و یا شرق را انتخاب کرد و به عنوان وسیله تنظیم امور اقتصاد مسلمین مورد استفاده قرار داد؟

مطالعه مسئله روابط بین اجزا، مستقل از مبنای یک نظام در واقع چیزی جز چرخش در مکانیسم‌ها نیست. تاثیر و تاثر متقابل اجزای یک نظام، ملاحظه کردن همان تحلیل چگونگی‌هاست. محال است که بتوان در چارچوب بررسی چگونگی‌ها به جراحی رسید؛ چرا که این چگونگی‌ها است که در بستر چرایی معنا پیدا می‌کند. مبنای بستر و زمینه طرح مسئله چگونگی تاثیر تاثر متقابل اجزا است. اگر ما بخواهیم بدون درک و تمیز مسئله مبنای، تحلیل خود را صرفاً محدود به مطالعه روابط بین اجزا کنیم، در آن صورت در قلمرو چگونگی‌ها و مکانیسم‌ها زندانی خواهیم شد. لذا به طور مطلق نمی‌توانیم «تعبیر» و حرکت را تبیین کنیم و بدین ترتیب بحران‌های موجود در یک نظام را ریشه‌یابی نخواهند شد. در چنین صورتی برنامه‌ریزی و موضع‌گیری نیز کاملاً انفعالی و غیرآگاهانه خواهد بود؛ یعنی در برخورد با بحران تنها کاری که می‌توانیم انجام دهیم عکس‌العمل است. مضافاً اینکه علیرغم هرگونه عکس‌العملی - هر چند پیچیده - هنوز «مطمئن» نیستیم که آیا به طرف راه حل بحران نزدیک و یا از آن دور می‌شویم. در نظام اقتصاد سرمایه‌داری روابط اکونومیتریکسی در تحلیل مقولات اقتصادی، چیزی جز تبیین عکس‌العمل‌ها و مکانیسم‌ها و در یک کلمه چگونگی‌ها نمی‌باشد و می‌دانیم که چگونگی نیز درک نمی‌شود مگر اینکه ابتدا مسئله چرایی پاسخ داده شود. علت طرح مسئله جایگزین نمودن روابط به جای مبنای خود متأثر از «مبنای» خاصی است که همان اصالت ماده می‌باشد، که در اقتصاد غرب به صورت اصالت تجربه متبلور شده است.

در واقع در یک سیستم، مبنای اساسی می‌شود که اجزا بر آن اساس در ربط با یکدیگر قرار می‌گیرند. بنابراین، اصطلاحاً می‌گوییم اجزا در یک نظام لا اقتضا نیستند؛ یعنی مبنای یک نظام اقتضا دارد که اجزا دارای کمیت و کیفیتی خاص باشد و یا به عبارت دیگر، کمیت و کیفیت یک جز مقتضای مبنای خاصی است. بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم که لا اقتضا نبودن اجزا در حقیقت همان جهت‌دار بودن اجزا می‌باشد.

اگر اجزای یک نظام، جهت‌دار نبودند در آن صورت می‌توانستیم هر جزء از یک نظام را انتخاب کرده و در نظام دیگر مورد استفاده قرار دهیم، لیکن در واقع این گونه نیست و همین امر ضرورت تحلیل یک جزء به عنوان تبلوری از مبنای در جهت تحقق هدف را اثبات می‌کند.

با همین رویکرد است که می‌توان بانک را از نظام اقتصاد سرمایه‌داری اخذ کرده و اسم آن را عوض نمود و با حمل اصطلاحاتی، در جهت‌های ظاهری آن تغییراتی داد. در حالی که نقش و وظیفه ربوی بانک نه در رابطه با شکل ظاهری آن، که در رابطه با نقش و وظیفه بانک در تکاثر سرمایه‌های مالی است. بانک ربوی به عنوان جزئی خارج از نظام سرمایه‌داری به آن نظام تزریق نشده است، بلکه مبنای اصالت سرمایه، اقتضا می‌کند که شبکه اعتبارات توسط بانک ربوی در کنترل و تنظیم خاصی قرار گیرد. به عبارت دیگر، همانگونه که مبنای تبدیل انرژی حرارتی به مکانیکی ضرورت وجود باتری را ایجاد می‌کند، وجود مبنای اصالت سرمایه مستلزم یک شبکه‌ی منسجم بانک ربوی است. لذا نمی‌توان ربا را از بانک حذف کرد، مگر اینکه مقدم بر هر امری، در بانک تصرف مبنایی نمود و رابطه‌ی آن را با مبنای اصالت سرمایه قطع کرد.

بعد از اینکه اجزای یک نظام در رابطه با مبنای آن نظام مشخص شدند باید در روابط خاصی با یکدیگر قرار گیرند تا هدف نظام حاصل شود. به عنوان مثال، اجزای یک نظام اقتصادی مانند بانک، شبکه تولیدی و یا توزیعی، باید در ارتباط متقابل واقع شوند تا کیفیات جدیدی در نظام اقتصادی مورد نظر حاصل شود. مسلماً این دسته از کیفیات مطلوب، منتهی‌الجزایی هستند که در روابط خاصی با یکدیگر واقع شده‌اند که آن روابط دقیقاً بر اساس مبنای آن نظام حاصل شده است. لذا رابطه بین اجزایی که هر یک تبلوری از مبنای نظام هستند باید بر اساس مبنای آن نظام تنظیم شود تا هدف نظام حاصل گردد. هر جزء در یک نظام، از یک طرف تحت شمول آن نظام است و از طرف دیگر شامل نظام‌های دیگری است. به عنوان مثال اگر یک نظام اقتصادی را ملاحظه کنیم بانک به عنوان یک جزء این نظام است و لذا تحت شمول نظام اقتصادی می‌باشد، ولی بانک در واقع خود یک نظام است که سیستم‌های دیگری را شامل می‌شود. باید بین یک جزء و سیستم شامل بر آن و سیستم‌های تحت شمول آن، هم جهت در هدف وجود داشته باشد. به عبارت دیگر «هدف یک جزء» و «اهداف سیستم شامل بر آن» و «اهداف سیستم‌های تحت شمول آن» نباید نقیض یکدیگر باشند. به عنوان مثال اگر بانک ربوی به عنوان یک جزء از نظام سرمایه‌داری را ملاحظه کنیم، هدف بانک باید تکاثر سرمایه‌های پولی باشد؛ زیرا هدف سیستم شامل بر بانک که همان نظام اقتصاد سرمایه‌داری است، تکاثر سرمایه است. به همین ترتیب اگر زیر سیستم‌های تحت شمول بانک را ملاحظه کنیم اهداف همه آنها باید با هدف بانک که تکاثر سرمایه‌های پولی است هم جهت باشد و یکدیگر را نقض نکنند. به عبارت دیگر اگر زیر سیستم‌های بانک را ملاحظه کنیم هر کدام نظامی هستند که در جهت تحقق هدف تکاثر سرمایه‌های پولی به وجود آمده‌اند؛ یعنی موجودیت آنها به اقتضای هدف بانک است. حال چگونه می‌توان ربا را از بانک حذف نمود، در حالی که اهداف سیستم شامل بر بانک و سیستم‌های تحت شمول آن مانند گذشته به قوت خود باقی مانده‌اند؟ چنین برخوردی با مسئله بانک، ثمری جز بحران‌های حاصل از عدم هم‌جهتی اهداف اجزای یک نظام را به دنبال نخواهد داشت. انسجام یک نظام و حرکت آن در جهت تحقق هدف ایجاد می‌کند که مبنای یک جزء در واقع همان مبنای کل نظام باشد، منتهی مقید به قید خاص؛ طوری که مبنای نظام را به آن بخش خاص مرتبط کند. به عنوان مثال، اگر دوباره قضیه بانک ربوی را در نظر آوریم، مبنای کل نظام اقتصاد سرمایه‌داری که اصالت سرمایه است مقید به بخش اعتبارات پولی شده و لذا مبنای بانک به صورت اصالت سرمایه در اعتبارات پولی مظاهر می‌شود. در مثالی دیگر می‌توان از برنامه‌ریزی در رشد و گسترش دانشگاه‌ها نام برد. در نظام اقتصاد سرمایه‌داری وظیفه و هدف دانشگاه تربیت نیروی انسانی لازم برای تکاثر سرمایه است و نظر به اینکه نیروی انسانی در واقع چیزی جز تخصص نیست و تخصص نیز تحت عنوان سرمایه‌انسانی طبقه‌بندی می‌شود، لذا هدف دانشگاه، تکاثر سرمایه‌های انسانی، جهت رشد سرمایه‌های اقتصادی است. به عبارت دیگر، نظر به اینکه مبنای نظام سرمایه‌داری تکاثر سرمایه است، این مبنای دانشگاه‌ها مقید به بخش تربیت نیروی انسانی متخصص می‌شود تا این نیروها بتوانند به تکاثر بیشتر سرمایه کمک کنند؛ یعنی برای رشد نیروی متخصص انسانی در دانشگاه‌ها باید سرمایه‌گذاری کرد تا رشد کمی سرمایه - که هدف مورد نظر است - محقق شود. لذاست که در نظام سرمایه‌داری بحث روابط انسانی و فرهنگ خاص برای رشد نیروی انسانی بالمره موضوعیت پیدا نمی‌کند؛ زیرا خود همین مفاهیم به زبان سرمایه بیان می‌شوند.

۱۴ دنگاه

در حالی که نقش و وظیفه اصلی بانک که ربوی است، نه در رابطه با شکل ظاهری آن، بلکه در رابطه با نقش و وظیفه بانک در تکاثر سرمایه‌های مالی است؛ بانک ربوی به عنوان جزئی خارج از نظام سرمایه‌داری به آن نظام تزریق نشده است، بلکه مبنای اصالت سرمایه، اقتضا می‌کند که شبکه اعتبارات توسط بانک ربوی در کنترل و تنظیم خاصی قرار گیرد.

آن، با خودمان درگیر هستیم. حال اگر ما یک تبیین و تحلیل تمدنی از وضعیت خودمان داشته باشیم متوجه می‌شویم که الان ما در حسیض و فرود تمدنی هستیم. لذا در این حالت یک سری خصائص داریم که در هر کجا بروید آن را می‌بینید و می‌توانید حدس بزنید که در جاهای دیگر هم وجود دارد.

مثلاً یکی از این مسائل مسئله بدقولی است که چپی و راستی و حزب الهی و غیر حزب الهی به آن مبتلا هستند. شاید فقط دو دسته از آدم‌ها باشند که بدقول نباشند؛ یکی کسانی که در غرب بزرگ شده‌اند و واقعا آن جا تربیت غربی پیدا کرده‌اند که این‌ها معمولاً آدم‌های منظم و خوش قولی هستند و دیگر کسانی که واقعا تربیت اصیل دینی پیدا کرده‌اند. متقن، محکم و درست انجام ندادن کارها که یک مسئله فراگیر است، از معماری و شهرسازی گرفته تا کارهای علمی حضور دارد. شما می‌بینید که در قرن چهارم گنبدی ساخته می‌شود که ده قرن دوام می‌آورد اما گنبدی که در دوران ما ساخته می‌شود بعد از چند سال مشکلات خود را نشان می‌دهد. حالا ممکن است شما بگویید که این مسئله، بخاطر این است که پیمانکارش دزد بوده است؛ اما من می‌گویم که شاید پیمانکارش دزد بوده است ولی این تبیین، تبیین دقیقی نیست. آن چیزی که باعث شده آن آدم در قرن چهارم با آن سطح تکنولوژی چنان گنبدی بسازد و این آدم چنین گنبدی، تفاوت انسان‌هایی است که در اوج یا فرود تمدن، تنفس می‌کنند. آن یکی از ارزش‌هایش بود که کارش را درست و دقیق انجام دهد و این یکی چنین مسئله‌ای برایش فاقد اهمیت است. لذا شخصی که این نگاه تمدنی را دارد، دیگر نمی‌گوید که همه جا را فساد برداشته است و ناامید و مایوس نمی‌شود.

نکته دیگر این است که وقتی شما تحلیل تمدنی ارائه می‌دهید، خودتان را هم در داخل این تمدن می‌بینید؛ یعنی بر خلاف تحلیل‌های روشنفکری که خودشان را بیرون از اجتماع در نظر می‌گیرند، به نحوی که انگار از بالا جامعه را نگاه می‌کنند و خودشان بری از آن معضلات و مشکلات هستند. لذا وقتی که شما تحلیل تمدنی ارائه می‌دهید، این هوشیاری را به خودتان هم می‌دهید که شما در این فرهنگ و تمدن بزرگ شده‌اید و بنابراین باید در یک حرکت آگاهانه خودتان را از آن خصلت‌های منفی که این تمدن در حسیض دارد، نجات دهید.

بنابراین این نگاه و تحلیل فرهنگی تمدنی باعث می‌شود که شما در یک نگاه فراتر هم درک و هضم مشکلات برای تان راحت‌تر شود و آسیب نمی‌بینید؛ همچنین به شما خودآگاهی می‌دهد که اگر می‌خواهید تمدن جدیدی بسازید و از حاملان و پیشگامان آن تمدن جدید بشوید، باید از این خصلت‌هایی که این تمدن دارد و در شما نیز وجود دارد، خارج شوید. زیرا تمدن جدید این یک طور ساخته می‌شود که یک سری آدم‌های جدید می‌آیند که آن‌ها متفاوت با آدم‌های قبلی هستند و تمدن جدید را می‌سازند. ایجاد رناسانس هم به این صورت بود که یک سری آدم‌هایی پیدا شدند که واقعا متفاوت از آدم‌های قرون وسطی شدند و بنای یک تمدن جدید را گذاشتند. این نگاه کلان قدرت پیش‌بینی و قدرت هضم و تحلیل مسائل را به شما می‌دهد و باعث می‌شود که شما یک نوع آرامش خاطری پیدا کنید که نه خیلی تعجب می‌کنید و نه خیلی ناامید یا امیدوار می‌شوید. و آن‌چه برای ما مهم‌تر است، این است که اگر داعیه‌دار تمدن جدیدی هستیم، متوجه باشیم که هر تمدنی، انسان متفاوتی می‌خواهد که ما باید آن انسان متفاوت شویم.

خصلتی برای همه

تحلیل جامعه‌پندگانه فرهنگی تمدنی از دوران اوج تا دوران افول

علی خلیلی

آن چه می‌تواند در تحلیل جامعه برای ما راهبردی باشد، داشتن تحلیل تمدنی و نگاه کردن به مجموعه‌ها درون و در ابعاد یک فرهنگ و تمدن است. اگر در مقیاس فرهنگی تمدنی به مسائل نگاه کنید، مسائل و مشکلاتی را می‌توانید تحلیل و احیاناً آنها را حل کنید که در صورت فقدان چنین نگاهی هرگز قادر به حل آن‌ها نخواهید بود.

البته باید توجه کرد که ما اساساً نمی‌خواهیم مثل یک مارکسیست بگوییم که با این تحلیل‌مان و بر اساس نظام طبقاتی و شیوه تولید همه مسائل، از دین گرفته تا هنر و تکنولوژی را تحلیل می‌کنیم. بلکه ما می‌توانیم به این تبیین‌ها مثل قضیه هندسی نگاه کنیم. مثلاً شما می‌گویید که من با قضیه تالس می‌توانم ۳۰-۴۰ مسئله را حل کنم و با قضیه دیگر این تعداد مسئله دیگر را.

نگاه تمدنی هم به همین صورت است و آن کلیت و شمولی که مثلاً مارکسیست‌ها در پوشش مسائل و مشکلات ادعا می‌کنند، را در بر نمی‌گیرد. اما وقتی سطح تحلیل‌مان از انسان‌ها و جوامع انسانی در سطح فرهنگی و تمدنی باشد، آن‌گاه می‌بینید که واقعا یک سری خصلت‌های مشترک - که چه از نظر ما مثبت و یا منفی باشند - در سطح آن فرهنگ و تمدن وجود دارد که میزان شمولش در حد یک فرهنگ و تمدن است.

لذا این خصلت نمی‌تواند مثلاً به محلات شمال شهر تهران منحصر باشد، که دیگر با آن نمی‌توان جنوب تهران را تحلیل کرد. و حتی نمی‌تواند مخصوص تهرانی‌ها یا اصفهانی‌ها باشد که با آن نتوان منطقه‌های دیگر را تحلیل کرد. اما تبیین‌های فرهنگی و تمدنی هم این طور است که یک سری مسائل را، با درک حسی و شهودی، می‌توان در مقیاس فرهنگی و تمدنی نشان داد.

البته ممکن است کسی بگوید زمانی که تمدن‌ها در اوج‌اند یک نوع خصائصی دارند و وقتی به حسیض و فرود می‌افتند یک سری خصائص دیگر پیدا می‌کنند. که ممکن است شما بگویید بدر این خصیصه‌ها وقتی هم که در اوج بود در آن وجود داشت ولی وقتی که فرو افتاد، خودش را نشان داد و بروز پیدا کرد. یعنی آن نقاط منفی که در آن‌ها بوده، در همان اوج شکوفایی‌شان هم وجود داشته‌اند اما در آن زمان، برجستگی‌های آن تمدن این‌ها را طوری پوشش می‌داد و مانع از دیده شدن و ظهور آن‌ها می‌شد. ما باید با این نگاه تمدنی، یک تحلیلی از تمدن غرب داشته باشیم و با این تحلیل معضلات، مسائل و مشکلاتش را بشناسیم. اما آن‌چه به نظر من حتی از شناخت غرب لازم‌تر و مهم‌تر است این است که باید یک تحلیل تمدنی هم از وضعیت کنونی خودمان داشته باشیم. درست است که ما با غرب درگیریم ولی بیش و پیش از